

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۱۷ (پیاپی ۱۴) بهار ۸۴

تفأل و طالع بینی در شرفنامه* (علمی - پژوهشی)

مریم

محمودی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

حسین آقا حسینی

استادیار دانشگاه

اصفهان

چکیده

آگاهی از سرنوشت و آینده مبهم و همت گماشتن و توجه به دانستن فرجام کارها، از خصوصیات روحی نوع بشر و خواسته همیشگی او بوده و برای تحقق این خواسته، به وسایل مختلف متوسل شده و راههای گوناگونی را پیموده است. از جمله این راهها تفأل، تطیر و طالع بینی می باشد، که در هر زمان و مکان به گونه ای متفاوت جلوه گر شده است.

تفأل و طالع بینی، دریچه هایی به سوی عالم غیب و ناشناخته هستند. تفأل زائیده امید و تطیر، نتیجه یأس و ناامیدی است و به همین دلیل در فرهنگ اسلامی مطرود است.

بی شک، ادبیات غنی فارسی از تأثیر این اعتقاد مردمی برکنار نبوده، در متون مختلف منشور و منظوم، جای جای از این مسأله و انواع آن سخن گفته شده است.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۴/۱/۱۵

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۳/۳/۲۵

اسکندر، شخصیت برجسته منظومه شرفنامه حکیم گنجه، زندگی خود را با طالع بینی منجمان آغاز می کند و تصمیمهای بزرگ زندگیش را با تفأل به انجام می رساند. نظامی در هر فرصتی بر آن است که اعتقادات خود را در این زمینه منعکس کند، اعتقاداتی که با تکیه بر فرهنگ اسلامی، تطیر را ناپسند دانسته و بر فال نیکو تأکید می کند. بنابراین در این منظومه، تفأل و طالع بینی، جایگاهی ویژه دارد.

واژگان کلیدی: طالع بینی، تفأل، تطیر، اسکندر، شرفنامه، شعر.

۱- مقدمه

آدمی در راه رسیدن به سرمنزل مقصود، از دشتهای با طراوت اختیار و گردنه های ناگزیر جبر و اضطرار می گذرد. او که قدم در این راه نهاده است، به ناچار برای پایان بردن هر چه نیکوتر سفر خود، به ادامه سیر می اندیشد با علم به آنکه بسیاری از حوادثی که در گذشته، حال و آینده برای او پیش آمده و خواهد آمد؛ به خواست و میل او نبوده و نخواهد بود. با این حال، حق مسلم خود می داند که از آینده و حوادث آن که گاه در گردنه های مخوف سرنوشت با آن روبرو می شود؛ آگاهی یابد و از کوله بار تجربیات گذشته، برای ساختن آینده ای که در دسترس او و به میل او نیست بهره ببرد.

انسان همواره در پی یافتن چاره ای برای زندگی بهتر است، پس برای دست یابی به این خواسته منطقی، می خواهد آینده اش را بشناسد و آن را به نفع خود تغییر دهد.

"به عبارت کوتاهتر، (انسان) جالب خیر و نفع و دافع شرّ و ضرر خویش است و برای آنکه در این جلب و دفع خطا و اشتباهی نکند؛ می کوشد تا آنچه را با زندگیش تماس دارد بدرستی بشناسد و نیک و بد آن را از نظر سود و زیان خود تشخیص دهد و بر علل و اسباب دور و نزدیک هر امر و نتیجه نیک یا بد که بر آن

مترتب است؛ بخوبی آگاه شود تا آنچه را که به زیان و شرّ خود می‌یابد ترک یا دفع کند". (الهاماتی از خواجه، ص ۲).

یکی از آرزوهای همیشگی بشر، پیش بینی آینده است. آرزویی که از دیر باز نوع بشر به آن مبتلا بوده است و توسّل به طریق مختلف را برای نیل به این مقصود در پیش گرفته است.

۲- بحث

۲-۱- تفأل چیست؟

تفأل یا فال زدن، یکی از راههایی است که به گمان برخی، راهیابی به دنیای مبهم آینده را میسر می‌کند. به عبارت دیگر، فال "دریچه‌ای است که دست پندار انسان رو به دنیای غیب گشوده است. (دیوان حافظ، ص ۲۷۳)

تعریفی دیگر از فال چنین است: "فال عبارت است از نیک و بد و یا سود و زیانی که وقوعش از شنیدن سخن یا آواز یا از دیدن حرکت یا هیأت و یا از گشودن و خواندن کتاب و یا از ملاحظه نقوش و اوراقی مخصوص، پیش‌بینی شود و مناسب‌تر تحدید تفأل این است که تفأل، پیش‌بینی نیک و بد احوال و سود و زیان اعمال است از راه شنیدن سخن و یا آوازی و یا از دیدن حرکت و یا هیأتی و یا از گشودن و خواندن کتابی و یا از ملاحظه نقوش و نقاط اوراق." (الهاماتی از خواجه، ص ۱۰)

بنابراین "از جهت مفهوم کلی، فال عبارت است از آنکه سرنوشت انسان را یا واقعه‌ای را که روی دادنی است؛ از روی نشانه‌هایی که آنها را امور غیبی می‌شمارند؛ پیش‌بینی و پیشگویی کنند." (یادداشتها و اندیشه‌ها/ ص ۲۵۶)

۲-۲- تطیر چیست؟

با توجه به تعاریف مذکور، آنچه از مفهوم فال استنباط می‌شود؛ همان " مروا " است به معنای فال نیک در برابر " مرغوا " یا فال بد یا " تطیر ".

آری چو پیش آید قضا مروا شود چون مرغوا

جای شجر گیرد گیاه جای طرب گیرد شجن

(دیوان امیر معزی، ص ۵۴۵)

و باز او گفته است :

مرغوا بر دلی شود مروا آفرین بر عدو شود نفرین

(دیوان امیر معزی، ص ۴۸)

آنچه مسلم است؛ آشکار شدن آینده مبهم خمیرمایه اصلی تَفَال و تطیر است با این تفاوت که تَفَال، فرزند امید و تطیر فرزند بیم است. " نزد عرب، فال نشانه ای است که تأویل آن با خواست و کام انسان موافق باشد و به آنچه خلاف آن باشد؛ طیره گفته می‌شود .

اصمعی گفته است که از ابی‌عون پرسیدم فال چیست ؟ گفت « آنکه رنجوری را صدای " یا سالم " به گوش آید و یا حاجتمندی صدای " یا واحد " بشنود در واقع کسی که از صدایی یا نشانه ای چنین پندارد که از بیماری شفا می‌یابد یا گمشده ای را پیدا می‌کند فال زده است، اما آن کس که از دیدن نشانه ای خیال به دلش در آید که از گرفتاریی که دارد خلاص نمی‌یابد یا فلان چیز را از دست می‌دهد؛ تطیر کرده است و این کار را عرب طیره می‌گویند فال. " (یادداشتها و اندیشه‌ها، ص ۲۵۶)

۳-۲- طالع چیست ؟

" طالع آن بود که اندر وقت به افق شرقی آمده باشد از منطقه البروج " (التفهیم لاوائل الصنعه التنجیم، ص ۲۰۵) و نیز طالع " برجی است که هنگام ولادت

یا وقت سؤال چیزی از افق شرقی نمودار باشد و اثر هر طالع از بروج دوزاده گانه در نحوست و سعادت علی حده است. " [لغتنامه دهخدا، ذیل طالع]

بنابراین پیداست که پیش‌بینی حوادث بوسیله منجمان و غیب‌گویی، چیزی جز تفأل و تطیر است، اما از بعضی جهات با آن مشترک است. گروهی معتقدند که نزدیکی سیارات منظومه شمسی، تأثیرات شدیدی بر انسان و زمین می‌گذارد و به وقت نزدیکی سیاره ای به زمین، متولدین مربوط محبوب و باهوش و شاداب و به هنگام دوری آن برعکس خواهند شد. (روانشناسی طالع و کرات، ص ۱۲)
در ادبیات فارسی، واژه طالع گاهی مترادف با بخت و اقبال و شانس آمده است. حافظ می‌گوید:

طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف گربکشم زهی طرب و ربکشدهی شرف
(دیوان حافظ، ص ۳۲۱)

و خاقانی گوید:

مرا یاران سپاس ایزد کنند امروز کز طالع

بنام ایزد دل یارم چنان آمد که من خواهم

چه نقش است این که طالع بست تا برجامع عمرم

طرازی کارزو دارم چنان آمد که من خواهم

(دیوان خاقانی، ص ۶۳۶)

و سرانجام نظامی می‌فرماید:

کار بر طالع است من هیچم

در سخا و سخن چه می‌پیچم

(هفت پیکر، ص ۸)

۴-۲- جایگاه تفأل و طالع بینی در ادبیات فارسی

اعتقاد به غیب‌گویی و پیش‌بینی و خرافات و غیره، از دیرباز در بین مردم رواج داشته است و ادبیات فارسی از تأثیر این عقاید و رسوم بطور گلی برکنار نمانده است.

در شاهنامه بزرگ حکیم ابوالقاسم فردوسی که در موارد بسیاری آداب و سنن ایرانی را به ما می‌نمایاند؛ نمونه‌هایی از این اعتقادات یافت می‌شود.

در آغازین داستانهای شاهنامه، هنگامی که کاوه برضحاک می‌شورد و بارگاه او را ترک می‌کند؛ چرم آهنگری خود را بر سرنیزه کرده، به همراه هواداران فریدون نزد او می‌شتابد. فریدون آن پوست پاره را به فال فرخ می‌گیرد:

چو آن پوست بر نیره بردید کی به نیکی یکی اختر افگند پی
 بیاراست آن را به دیبای روم زگوهر بر و پیکر از زر بوم
 بزد بر سر خویش چون گردماه یکی فال فرخ پی افگند شاه
 (شاهنامه، ج ۱، ص ۶۴)

در داستان نبرد رستم و اسفندیار، هنگامی که اسفندیار از جانب پدر به نبرد با رستم برانگیخته می‌شود؛ لشکری عظیم فراهم کرده، رو به سیستان می‌آورد. در مسیر حرکت به دو راه می‌رسند، یک راه به گنبدان و دیگری به کابل می‌رود. شتری که در پیشاپیش لشکر حرکت می‌کند؛ بر زمین می‌خوابد و تلاش برای حرکت دادنش مؤثر واقع نمی‌شود. لشکر اسفندیار از حرکت باز می‌ایستد. اسفندیار که این عمل شتر را به فال بد گرفته است؛ دستور می‌دهد سرش را ببرند تا فال بد شتر به خودش برگردد.

جهانجوی گفت آن بد آمد به فال بفرمود کش سر ببرند و یال
 بدان تا بد و باز گردد بدی نگردد تبه فرّه ایزدی
 (شاهنامه، ج ۴، ص ۱۹۶)

اسفندیار با آنکه ظاهراً فال بد را بی تأثیر کرده است؛ اما همچنان ترسان از بیم گزند به سوی هیرمند حرکت می کند.

در داستان خسرو پرویز، هنگامی که شیرویه پسر خسرو پرویز و نوه قیصر، چشم به جهان می گشاید؛ اخترشناسان طالع او را رصد می کنند و شورش و آشوب در زمین و بی مهری لشکریان نسبت به او را برایش پیش بینی می کنند. خسرو پرویز در اندیشه این پیشگویی هفته ای بار نمی دهد و سرانجام سخنان موبد، دل او را آرام می دهد.

وز آن پس بدو گفت یزدان بس است که او بهتر از دانش هر کس است
ارایدون که ناچار گردان سپهر دگرگون نماید به جوینده چهر
به تیمارگی باز گردد ز بد چنین گفتن از دانشی کی سزد
(شاهنامه، ج ۴، ص ۱۹۶)

در داستان بهرام چوبینه، هنگامی که از سوی هرمزد به جنگ ساوه شاه گسیل می شود؛ در مسیر حرکت خود به سرفروشی برخورد می کند، با نوک سنان خود، سری از طبق او برمی گیرد و به سوئی می افکند.

یکی اختری کرد از آن سر به راه کزین سان بَرَم سر ساوه شاه
(شاهنامه، ج ۸، ص ۳۴۷)

فرستاده هرمزد که بدنبال بهرام حرکت می کند؛ با دیدن این منظره پیش گویی می کند که نهایت رنج بهرام گنج هرمزد است و هر گاه او کام دل بدست آورد؛ سر از فرمان شاه خواهد پیچید. او نزد هرمزد باز می گردد و آنچه را دیده باز می گوید. شاه فرستاده ای نزد بهرام گسیل می کند تا او را متوقف نماید، اما بهرام در جواب او می گوید:

ز ره بازگشتن بد آید به فال به نیرو شود زان سخن بد سگال

(شاهنامه، ج ۹، ص ۱۹۸)

در منظومه ویس و رامین نیز، بارها از طالع بینی و فال زدن سخن گفته شده است. در آغاز داستان، هنگامی شهر و دخترش را برای همسری و پرو انتخاب می‌کند؛ از اخترشناسان زمان مناسب این وصلت را جويا می‌شود:

از اخترکی بود روز گزیده بد بهرام و کیوان زو بریده

(ویس و رامین، ص ۵۲)

موبد هم برای حرکت از زاولستان به دنبال بهترین روز و همایونترین هنگام است.

(ویس و رامین، ص ۲۰۸)

رامین که در عشق ویس بی قرار شده است؛ به دور از دیگران، در حالیکه زندگی در چشمش خوار شده و شادمانی از دلش بیرون رفته، به سر می‌برد. در حالتی که از رنج عشق جان بر لبش رسیده تنها گاهی که فالی به نام یار می‌زند و از آن فرجام کار خود را جويا می‌شود؛ خوشدل می‌گردد. (ویس و رامین، ص ۲۰۸)

در مثنوی نیز مرد قزوینی که به سوی دلاک می‌رود تا بر شانگاهش نقش کبودی زند، نقش دلخواه خود را شیر می‌گوید:

طالع شیر است نقش شیر زن جهد کن نقش کبودی سیر زن

(مثنوی معنوی، ص ۱۳۶)

حافظ شیرین سخن نیز در غزلیات خود بارها از طالع شوریده و جورکوکب طالع خود نالیده است.

من از این طالع شوریده به رنجم آری بهره‌مند از سرکویت نظری نیست که نیست

(دیوان حافظ، ص ۱۳۶)

و طلوع آفتاب طلعت معشوق را طالع همایون خود می‌داند.

ز مشرق سر کو آفتاب طلعت تو اگر طلوع کند طالعم همایون است
(دیوان حافظ، ص ۶۰)

او خبر گذر معشوق بر خود را فال مبارک می داند .
مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد تیت خیر مگردان که مبارک فال است
(دیوان حافظ، ص ۷۵)

۲-۵- بررسی جایگاه تفأل و طالع بینی در شرف نامه :

در آغاز داستان هنگامی که درد زایمان بر همسرفیلقوس عارض می شود ، شاه
منجّمان را فرا می خواند تا او را از آینده کودکی که هنوز متولد نشده است ؛ خبر
دهند .

منجّمان، اسطربلاب بر گرفته ، به جستجوی اسرار می پردازند . طالع کودک اسد
است. هر یک از اختران در خانه شرف خود قرار گرفته اند. آفتاب در برج حمل
، عطارد در جوزا ، ماه و زهره در ثور ، مشتری در قوس ، زحل در میزان و بهرام در
خانه ششم است ، با چنین طالعی مقرون به سعادت، اسکندر زاده می شود.

چنین طالعی کامد آن نور ازو چه گویم زهی چشم بد دور ازو
چو زاد آن گرامی به فالی چنین برافروخت باغ از نهادی چنین
(کلّیات نظامی گنجوی، ص ۹۴۵)

در احکام هفت اختر پدید آمده بود که کلید دنیا در دست او قرار خواهد
گرفت . شاه پیروزبخت با شنیدن این سخن بر تخت می نشیند و در گنج می گشاید
و " به خواهندگان داد بسیار چیز " .

در ادامه داستان، آنجا که اسکندر از پرداخت مالیات معهود که در زمان
پدرش تعیین شده بود به دارا سر باز می زند و روش پدرش فیلقوس را کنار
می گذارد ؛ زمینه جنگ خود را با دارا فراهم می کند . اسکندر که از عظمت و

شکوه دارا با خبر است؛ بر سر دو راهی جنگ و صلح مردد است که: روزی به هنگام شکار، دو کبک دری را می‌بیند که بر خار سنگی مطابق آیین کبکان با یکدیگر می‌جنگند. گاه این مغز آن را به منقار خسته می‌کند و گاه آن، بال دیگری را می‌شکند. اسکندر بدقت هر دو را می‌نگرد. یکی را بر نام خود نشان می‌کند و "بر او بست فال سرانجام خویش" و مرغ دیگر را دارا می‌نامد. دو مرغ زمانی دراز با یکدیگر می‌جنگند. اسکندر که سرانجام این جنگ را نیکو می‌بیند؛ با شادمانی و رضایت همچنان چشم بر کبک دوخته است که:

خرامنده کبک ظفر یافته	پرید از بر کبک برتافته
سوی پشته کوه پرواز کرد	عقابی در آمد سرش باز کرد
چو بشکست کبک دری را عقاب	ملک کبک بشکست و آمد بتاب
ز پرواز پیروزی خویشان	نبودش همانا غم جان و تن

اسکندر از این منظره، تطیر بر مرگ خود می‌زند:

بدانست کاقبال یاری دهد	به دارا در کامگاری دهد
ولیکن در آن دولت کامگار	نباشد بسی عمر او پایدار

(کلیات نظامی گنجوی، ص ۹۷۳)

"سرگذشت بشر در افسانه و تاریخ و نیز زندگی خصوصی بسیاری از مردان نام آور پر از ماجراهایی است که این گونه عوامل اگر در پیدایش آنها سهم قطعی نداشته، دست کم آنها را همراهی کرده و جهت بخشیده است، زیرا آدمی هر چند روشن بین و آهنین اراده باشد و حوادث و پیشامدهای خوب و بد را با بی‌اعتنایی و خونسردی تلقی کند؛ وقتی پای در کاری می‌نهد یا به اقدامی دست می‌زند که همه سود و زیان خود را در آن می‌بیند نگرانی و دلواپسی او هم آغاز می‌شود

وازه‌مین جاست که ذهن مضطرب او بیش از هر موقع دیگر، حالت پذیرندگی و انفعال پیدامی‌کند. اتفاقات مساعد یا نامساعد نشانه‌ها و علائم خوشایند یا نامطبوع، همه برای او معنی خاصی پیدا می‌کنند و بر ذهن او تأثیر می‌گذارند. "تفال و تطیر، هنر و مردم، ص ۳۱) و در همین راستاست که حکیم گنجه گفته است:

چو عاجز شود مرد چاره سگال ز بیچارگی درگریزد به فال
کلید آرد از ریگ و سنگی به چنگ که آهن بسی خیزد از ریگ و سنگ
دری را که در غیب شد ناپدید به جز غیب دان کس نداند کلید
(کلّیات نظامی گنجوی، ص ۱۰۳۶)

عنصری شاعر قرن چهارم هم به این نکته اشاره کرده است:

چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد رود به دیده دشمن به جستن پیکار
نه رهنمای به کار آیدش نه اخترگر نه فالگیر به کار آید نه خوابگزار
(۱۲/ص ۱۰۸)

اسکندر که با مشاهده جنگ بین دو کبک و ظفر یافتن کبک مسمی به خود، امید به پیروزی و نصرت یافته است؛ برای یقین بیشتر بار دوم به فالی دیگر متوسل می‌شود:

شنیدم که بود اندر آن خارکوه مقرنس یکی طاق گردون شکوه
که پرسندگان زو به آواز خویش خبر بازجستندی از راز خویش
صدایی شنیدند از کوه سخت بر آن سان که بودی نمودار بخت

پس شاه دستور می‌دهد تا فال بینی هوشمند از کوه پرسد سرانجام بخت و اقبال اسکندر پس از جنگ و خونریزی در جهان چه می‌شود؟ پرسنده نغز فال در انجام فرمان اسکندر در برابر طاق مقرنس قرار می‌گیرد و از کوه می‌پرسد که آیا اسکندر بر جهان چیره خواهد شد و آیا دارای دارا را شکست خواهد داد و

سرانجام او چه خواهد شد؟ صدایی از کوه برمی آید و همان گفته او را تکرار می کند.

از آن فال فرخ دل خسروی چو کوه قوی یافت پشت قوی

(کلیات نظامی گنجوی، ص ۹۷۳)

اسکندر، انعکاس صدا را در کوه به فال نیک می گیرد و با اطمینان به پیروزی، فکر جنگ با دارا را در سر می پرورد. اما جنگ با دارا، امری حقیر و کوچک نیست و اسکندر نیز مردی نادان و بی تدبیر نیست، بنابراین در حالی که دوبار فال بر پیروزی خود زده است باز از شکوه و عظمت دارا در هراس است و در جنگ با او مردد. اطرافیان اسکندر برای آنکه او را به کاربرانگیزند؛ به فالی دیگر متوسل می شوند و به اسکندر می گویند: فال زدن به اختران نیز پیروزی تو را بردار تأیید می کند و برای اطمینان بیشتر او می گویند دایره غالب و مغلوب در جنگ با پلنگر سرلشکر زنگبان، تو را پیروز نشان داد و چنین هم شد. پس در جنگ با دارا هم پیروزی با توست.»

شاه از نصرت رهنمایان خویش حساب جهانگیری آورد پیش

به هر جا که شمشیر و ساغر گرفت به نیک اختری فال اختر گرفت

(کلیات نظامی گنجوی، ص ۹۷۶)

این دایره غالب و مغلوب همان شکل هندسی است که نقوماجس حکیم پدر ارسطو وقتی آثار اقبال و زیرکی را در چهره اسکندر می بیند؛ به او می دهد.

چو استاد دانست کان طفل خرد
از آن هندسی حرف شکلی کشید
بدو داد کاین حرف را وقت کار
اگر غالب از دایره نام توست
وگر زان که ناغالبی در قیاس
شه آن حرف بستد ز دانای پیر
چو هر وقت کان حرف بنگاشتی
ز پیروزی خود خبر داشتی
(کلّیات نظامی گنجوی، ص ۹۴۸)

این بار نیز اطرافیان اسکندر برای توجیه جنگ او با دارا، به این دایره استناد می‌کنند و این گونه، فالی فرّخ می‌زنند. در ادامه همین ابیات از زبان نظامی می‌خوانیم که:

به فرخندگی فال زن ماه و سال
که فرّخ بود فال فرّخ به فال
مزن فال بد کاورد حال بد
مبادا کسی کوزند فال بد
(کلّیات نظامی گنجوی، ص ۹۴۸)

در این دو بیت، نظامی فال بد زدن یا تطّیر را ناپسند دانسته است. در قرآن، تطّیر و فال بد، به دشمنان خدا و منکران انبیا و حقیقت نسبت داده شده است. در آیه ۱۳۱ سوره اعراف خداوند می‌فرماید: "فاذا جائتهم الحسنه قالوا لنا هذه و ان تصبهم سيئه يطيروا بموسى و من معه الا انما طائرهم عندالله ولكن اكثرهم لا يعلمون" پس گاهی که پیامدشان خوشی، گفتند از آن ماست این و اگر می‌رسیدشان بدی، موسی و آنانکه با وی بودند را شوم می‌گرفتند همانا شومی ایشان نزد خداست لیکن بیشترشان نمی‌دانند.

همچنین در آیات ۱۸ و ۱۹ سوره یس و ۴۷ سوره نمل بر این نکته تأکید شده است. پیامبر اکرم نیز در حدیثی، تطییر را معادل شرک دانسته‌اند: الطیره شرک " و نیز فرموده‌اند: العیافه والطرق والطیره من الجبت " (کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۳، ص ۷۱۰)

نظامی در همین منظومه باز هم این مطلب را تکرار می‌کند:

ز بهبود زن فال کان سود توست که به بود تو اصل بهبود توست
مرنج ار نزاری که فربه شوی چو گویی کزین به شوم به شوی
ز ما قرعه بر کاری انداختن ز کار آفرین کارها ساختن
در این پرده کانصاف یاری ده است اگر پرده کج نیاری به است
(کلیات نظامی گنجوی، ص ۹۴۹)

با توجه به تأثیر روانی فال نیک است که در احادیث به آن توصیه شده است . ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر خود فال می‌زد، اما تطییر نمی‌کرد و اسم نیکو را دوست داشت . نیز او از پیامبر روایت می‌کند که "لاطیره و خیرها الفال" و در جواب کسی که می‌پرسد فال چیست؟ پیامبر (ص) پاسخ می‌دهد " الکلمه الصالحه یسمعها احدکم (تفأل و تطییر، هنرو مردم، ج ۶، ص ۳۱۷) همچنین پیامبر می‌فرماید: " لاطیره ولكن نعم الشی الفال " و در حدیث دیگری نقل شده "تفالو بالخیر تجده" کارها را به فال نیک بگیرد و (امیدوار باشید) تا به آن برسید. حضرت علی (ع) نیز فرموده‌اند: "والفال حق و الطیره لیست بحق" (نهج البلاغه، ص ۴۰۰)

در جریان برخورد مسلمانان با کفار مکه، هنگامی که سهیل بن عمرو، بعنوان نماینده کفار مکه به سراغ پیامبر آمد و حضرت از نام او آگاه گردید؛ فرمود: قدسهل علیکم و امرکم یعنی از نام سهیل من تفأل می‌زنم که کار بر شما سهل و آسان می‌گردد. (کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۶، ص ۳۱۷)

”و مدح فال نه از آن کرده اند که از او غیب بدانند و لکن از آن کرده اند که در او حسن ظن است به خدای تعالی و خدای می گوید (انا عند ظن عبدی بی) پس اگر مردی همواره فال نیک زند؛ اگر راست آید فیها و نعمت و اگر در جهت امید به غلط افتد؛ باری در اصل رجای به خدای تعالی مصیب بود. اما طیرت، گمان بد است به خدای تعالی و آن کفر است. قال الله تعالی: لا تياسوا من روح الله انه لا یياس من روح الله الا القوم الکافرون ” (یواقیت العلوم، ص ۳۶۸). میبیدی می گوید: ” ان الفال انما هو من طریق حسن الظن بالله عزوجل و التطیر انما هو من طریق الاتکال علی شی سواه و هو التشاءم بطیر الشوم ” (تفأل و تطیر، هنر و مردم، ج ۸، ص ۲۱۳) و باز در همین زمینه گفته شده: ”فاما الطیره فان فیها سوء الظن بالله و توقع البلاء و یجب الانسان ان یكون الله تعالی راجباً وان یكون حسن ظن بره” (لسان العرب، ج ۱۱) بنابراین از آنجا که تفأل باعث ایجاد امید و حسن نیت در انسان و در نتیجه انگیزه و محرکی در جهت اعمال نیکوست، از نظر اسلام امری پسندیده تلقی می شود. در همین زمینه حافظ می گوید:

رخ تو در نظر آمد مراد خواهم یافت چرا که حال نکو در قفای فال نکوست
(دیوان حافظ، ص ۶۵)

در ادامه داستان، وقتی فرستاده دارا نزد اسکندر می آید و متاعی را که در سله دارد مقابل اسکندر قرار می دهد؛ این متاع گوی و چوگان و کنجد است. آنگاه از زبان دارا می گوید تو طفلی و باید با گوی و چوگان بازی کنی، اما هر گاه آرزوی نبرد با من کردی بر تو بیش از کنجد ناشمرده سپاه خواهم راند.

هدف دارا از فرستادن گوی و چوگان و کنجد، تهدید و تحقیر اسکندر است، اما اسکندر اینها را به فال نیک می گیرد و در جنگ با دارا پشتگرم تر می شود، می گوید: «هر چه از برابر من بگریزد؛ با چوگان پیش خواهم کشید. شاید دارا

چوگان به من داده است تا ملک او را بر خویشتن کشم. گوی نیز در نظر فرد هیئت شناس، همچون زمین است. حال که دارا گوی زمین را به من سپرده است؛ با این گوی از او گوی خواهم ربود. آنگاه کنجدها را بر صحن سرا فرو ریخت و مرغان تمام کنجدها را خوردند.»

جوایست گفتا در این رهنمون چو روغن که از کنجد آید برون
اگر لشکر از کنجد انگیخت شاه مرا مرغ کنجد خور آمد سپاه
(کلیات نظامی گنجوی، ص ۹۸۱)

و اینگونه حتی آنچه دارا برای تحقیر اسکندر فرستاده بود؛ با فال نیک او به وسیله ای برای قاطعیتش در جنگ با دارا مبدل می شود.

بالاخره اسکندر و دارا با یکدیگر وارد جنگ می شوند. در یک نوبت که اسکندر در مقابل دارا قرار می گیرد؛ دارا تیغی براو می زند و اسکندر که بین خود و مرگ فاصله ای نمی بیند؛ قصد عقب نشینی می کند اما این بار نیز همچنان به فالی که پیروزی او را بر دارا متضمن بود؛ دل خوش می کند و جنگ را ادامه می دهد. اسکندر با استظهار به فالی که در ابتدای کار زده بود؛ جنگ با دارا را ادامه می دهد:

چو در فال فیروزی خویش دید بر اعدای خود دست خود بیش دید
قوی کرد بر جنگ بازوی خویش بکوشید باهم ترازوی خویش
(کلیات نظامی گنجوی، ص ۱۰۰۰)

سرانجام با خیانت دو وزیر دارا، جانوسیار و ماهیار، براو فائق می آید. اسکندر جانشین دارا می شود و در این حال، پیری او را نصیحت می کند که:

زیداد دارا به ار بگذری گر او بود دارا تو اسکندری
بین تا چه دید او ز گشت جهان تو نیز آن مکن تا نبینی همان
چه کردی بین تا جهان یافتی از آن کن که اقبال از آن یافتی

اسکندر در آغاز سلطنت خود بر ایران، این نصیحت را به فال نیک می‌گیرد.
شه از پاسخ پیر فرتوت سال گرفت آن سخن را مبارک به فال
(کلیات نظامی گنجوی، ص ۱۰۱۷)

در قسمتی دیگر از داستان، وقتی اسکندر در ادامه کشورگشاییهای خود
قصد رفتن به جانب مغرب و زیارت کعبه را می‌کند؛ دیدن جمال کعبه را برای
خود فالی نیک می‌داند:

که چون در عجم دستگاهش نبود عرب نیز هندوی راهش نبود
همان کعبه را نیز بیند جمال شود شاد از آن نقش فیروز فال
(کلیات نظامی گنجوی، ص ۱۰۳۷)

قابل توجه است که "هر قوم و ملت، بر حسب رسوم و عادات و افکار ملی و
نژادی و دینی خود، چیزهایی را به فال نیک و چیزهایی را به فال بد می‌گرفته و از
آنها بر نیک و بدی که واقع یا سود و زیانی که حاصل و عاید خواهد شد استدلال
می‌کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند و حتی بیشتر آنها فالگیران مخصوص داشته‌اند
و امروز هم دارند. مختصر آنکه این رسم و عادت، ممکن است مانده‌امور
مادّی و معنوی، تحولاتی یابد و تغییر شکل دهد اما موقوف و متروک نخواهد شد.
(الهاماتی از خواجه، ص ۱۲)

برخی از جمله مسعودی، تفأل و تطییر را خاص اعراب دانسته‌اند: "این مسائل
خاص عربان است و غالب آن در اقوام دیگر نیست البته کاهنی در اقوام دیگر بوده
است، اما قیافه و زجر و تفأل و تطییر که در غالب امور رایج است؛ در غیر عرب نیز
متداول نیست بلکه خاص مردم هشیار و مجرب و دقیق است و اگر در بعضی اقوام

دیگر، مانند فرنگان و اقوام مجاور ایشان یافت شود؛ ممکن است روزگاران قدیم از اعراب گرفته باشند شاید هم خدا عزوجل همانطور که این رسوم را به عربان داده، به اقوام غیرعرب نیز داده است که این در حد امکان است و از حدود واجب و ممتنع بیرون نیست. بنابراین، تفأل، متعلق به بعضی مردم عرب و بعض دیگر از خواص اقوام است. (مقدمه ابن خلدون، ص ۵۲۰-۵۱۹) اما تحقیقی در تاریخ ملت‌ها روشن می‌کند که استفاده از فال و فال بینی بعنوان مجوزی برای ورود به عالم ناشناخته و مرموز غیبی در همه جای جهان و در تمامی نسل‌های بشر، کم و بیش رواج داشته است؛ حتی ملت‌های مترقی و پیشرفته‌ای که صاحب علم و فلسفه بوده اند؛ باز خود را از پیشگویان و فال بینان بی نیاز نمی‌دیده اند. مثلاً در میان غربیها، هدیه دادن چاقو و افتادن نمکدان و رد شدن از زیر نردبان، به فال بد گرفته می‌شود.

"مردم یونان و روم باستان، با همه روشن بینی خود و پیشرفتهایی که در فلسفه و فنون سیاست داشتند؛ سخت گرفتار و پایبند اینگونه آثار و نشانه‌ها و تأثیرات ناشی از آنها بوده‌اند حتی سیاستمداران بزرگ این دولت در لشکر کشیها و اقدامات سیاسی خود، پیوسته تعدادی از غیب گویان و کاهنان را همراه خود داشته‌اند تا نشانه‌ها و علائم گوناگونی را که رخ می‌دهد؛ با دقت بنگرند و از بررسی آنها چگونگی حوادثی را که در پیش داشته‌اند بیابند علاوه بر این غیب گویان، مردم نیز با این نشانه‌ها و علائم آشنایی داشته‌اند و راز پیروزی و شکست و دیگر اتفاقات- کوچک یا بزرگ را از آنها باز می‌جستند. (تفأل و تطیر، هنر و مردم، ص ۳۲)

۳- نتیجه

بررسی ابیات مذکور از شرفنامه، می‌تواند شاهد این مدعا باشد که انسانها در هر جایگاه و مقامی که باشند؛ همواره در صددند آینده خود را بشناسند و با علم به

آن، عمر را شیرین تر و بهتر به سربرند. همچنانکه اسکندر قدرتمند نیز در مراحل زندگی، خود را نیازمند به این شناخت می‌دید.

بی‌شک، این منظومه فرصتی را نیز در اختیار شاعر گرانقدر ادب فارسی، نظامی گنجوی قرار داده است تا به طرح اعتقادات خود در زمینه پیشگویی امور غیبی از طریق تفال و طالع بینی پردازد.

آنچه از زبان نظامی در این باره مطرح شده است و در بررسی ابیات شرفنامه، مذکور افتاد؛ می‌تواند مؤید آن باشد که نظامی به تفال و فال نیکو معتقد است و در این مورد البته نمی‌توان نظریات او را بی‌تأثیر از فرهنگ اسلامی و آیات و روایات مختلف در این زمینه دانست و به همین ترتیب، او تطیر را نیز نکوهش می‌کند و مخاطبان را از آن برحذر می‌دارد.

بنابراین نظامی از سویی با بهره‌گیری از یک اعتقاد شایع مردمی یعنی اعتقاد به تفال و طالع بینی و از سوی دیگر با تأثیرپذیری از فرهنگ غنی اسلامی، به طرح مسأله تفال و طالع بینی پرداخته است.

مبارک بود فال فرخ زدن	نه بر رخ زدن بلکه شه رخ زدن
بلندی نمودن در افکندگی	فراهم شدن در پراکندگی
چو شمع از درون سو جگر سوختن	برون سو ز شادی برافروختن

(کلّیات نظامی گنجوی، ص ۹۴۹)

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه. ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی. (۱۳۷۲). چاپ چهارم. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۳- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۲). مقدمه ابن خلدون. چاپ چهارم. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۲). التفهیم لاوائل الصناعه التنجیم. تصحیح مرحوم همایی. تهران: بابک.
- ۵- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۰). دیوان حافظ. چاپ سوم. تصحیح غنی. قزوینی. تهران: روایت.
- ۶- خاقانی، افضل الدین. (۱۳۷۲). دیوان. چاپ چهارم. تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی. تهران: زوآر.
- ۷- دهخدا، علی اکبر. (بی تا). لغتنامه. تهران: بنیاد لغتنامه دهخدا.
- ۸- زاغیان، امیر. (۱۳۷۱). روانشناسی طالع و کرات. چاپ سوم. تهران.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۹). یادداشتها و اندیشه ها. چاپ - پنجم. تهران: سخن.
- ۱۰- سمیعی، کیوان. (۱۳۶۱). تحقیقات ادبی. تهران: زوآر.
- ۱۱- طباطبایی، محمدحسین. (بی تا). تفسیر المیزان. ترجمه سید محمدباقر موسوی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ۱۲- عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد. (۱۳۴۱). دیوان اشعار. به اهتمام دکتر یحیی قریب. تهران.

- ۱۳- فخرالدین اسعد گرگانی . (۱۳۷۷) . **ویس و رامین** . تصحیح محمد روشن . تهران : صدای معاصر .
- ۱۴- فردوسی ، ابوالقاسم . **شاهنامه** . چاپ مسکو .
- ۱۵- لسان ، حسین . (۱۳۵۶) . **تغال و تطیر، هنر و مردم** . ش ۱۸۳ . (دیماه ۱۳۵۶) .
- ۱۶- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین . (۱۳۷۰) . **مروج الذهب** . ترجمه ابوالقاسم پاینده . تهران : علمی و فرهنگی .
- ۱۷- معزی ، محمد بن عبدالملک . (۱۳۶۲) . **دیوان امیرمعزی** . مقدمه و تصحیح ناصر هیری . تهران: مرزبان .
- ۱۸- مکارم شیرازی ، ناصر و همکاران . (۱۳۷۹) . **تفسیر نمونه** . چاپ هجدهم . تهران: دارالکتب الاسلامیه .
- ۱۹- مولوی، جلال الدین محمد . (۱۳۷۰) . **مثنوی معنوی** . دفتر اول . تصحیح رینولد نیکلسون . تهران : سهیل .
- ۲۰- میبدی ، ابوالفضل رشیدالدین . (۱۳۶۱) . **کشف الاسرار و عده الابرار** . چاپ چهارم . به اهتمام علی اصغر حکمت . تهران : امیر کبیر .
- ۲۱- نظامی گنجوی . (بی تا) . **کلیات** . تصحیح وحید دستگردی . تهران : راد .
- ۲۲- _____ . (۱۳۷۳) . **هفت پیکر** . تصحیح دکتر زنجانی . تهران : دانشگاه تهران .
- ۲۳- وجدانی ، محمد . (۱۳۵۱) . **الهاماتی از خواجه** . تهران : حیدری .
- ۲۴- (بی نا) . **تغال و تطیر** . کیهان سال . بخش فرهنگ . سال ۶۶-۶۵ .

۲۵- ابن منظور، جمال الدین . (۱۴۰۸). **لسان العرب**. بیروت. داراحیاء التراث العربی.

۲۶- (بی نا) . (۱۳۴۵). **یواقیت العلوم**. تصحیح محمدتقی دانش پژوه . انتشارات بنیاد فرهنگ ایران .